

مقایسه‌ی نظریه‌ی اعتمادگرایی آلستون و پلاتینگا (با تأکید بر توجیه باورهای دینی)

اکرم عسکرزاده مزرعه* دکتر سیدعلی علم‌الهدی**
دکتر جلال پی‌کانی*** دکتر سعید رحیمیان****

چکیده

نظریه‌ی روال باورساز تجربه‌ی دینی ویلیام آلستون و نظریه‌ی کارکرد صحیح آلون پلاتینگا جزء نظریه‌های اعتمادگرایانه‌اند. مشخصه‌ی اصلی و وجه تمایز نظریه‌های اعتمادگرایانه از سایر نظریه‌های برون‌گرایانه در این است که این نوع نظریه‌ها مؤلفه‌های اصلی نظریه‌های برون‌گرایانه و درون‌گرایانه را با هم جمع نموده‌اند و از این رو، مبراً از اشکال‌های وارد بر نظریه‌های درون‌گرایانه‌اند و باورهای صادق‌بیشتری را به دست می‌دهند. آلستون و پلاتینگا با استفاده از این رویکرد، روش معتبری را برای حصول باورهای دینی صادق‌پیش نهاده‌اند. البته این دو نظریه در مقایسه با هم، تفاوت‌های مهمی دارند که آن‌ها را از هم متمایز می‌نماید. براساس نظریه‌ی روال باورساز تجربه‌ی دینی، فاعل شناسا با استفاده از فرایند درخور اعتماد تجربه‌ی دینی، می‌تواند به باورهای دینی صادق دسترسی داشته باشد، اما براساس نظریه‌ی کارکرد صحیح فاعل شناسا، با به کارگیری حسن الوهی می‌تواند باورهای دینی صادق را به دست آورد. البته تعداد باورهای دینی صادقی که از فرایند باورساز درخور اعتماد به دست می‌آید بیشتر از تعداد باورهای دینی صادقی است که از کارکرد صحیح حسن الوهی حاصل می‌شود، زیرا از طریق روال باورساز، فاعل شناسا مجموعه‌ای از باورهای دینی صادق منسجم را کسب می‌نماید، اما از طریق به‌کارگیری حسن الوهی، فاعل شناسا فقط باور به وجود خدا را می‌پذیرد. در نظریه‌ی آلستون، مؤلفه‌ی مؤدی‌به‌صدق بودن با تبیینی پیشینی،

* دانشجوی دکترا، گروه فلسفه، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران Akram_Asgarzadeh@yahoo.com
** دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران alamolhoda53@gmail.com
*** استادیار گروه فلسفه، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران jpaykani@yahoo.com
**** استاد گروه فلسفه دانشگاه شیراز sd.rahimaian@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۴/۵/۱۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۲۳

جای‌نشین مؤلفه‌ی توجیه شده است و همچنین فاعل شناسا دو شرط درون‌گرایانه‌ی باور، یعنی آگاهی و هنجارمندی را رعایت می‌نماید. ولی در نظریه‌ی پلانینگا، مؤلفه‌ی ضمانت با تبیین پسینی، جای‌نشین مؤلفه‌ی توجیه شده و فاعل شناسا فقط ملزم به رعایت شرط هنجارمندی از شروط درون‌گرایانه است.

واژه‌های کلیدی: ۱- باورهای دینی، ۲- معرفت، ۳- اعتمادگرایی، ۴- توجیه، ۵- ویلیام آلستون، ۶- آلوین پلانینگا.

۱. مقدمه

نظریه‌های معرفت‌شناختی در خصوص ساختار توجیه را می‌توان به دو دسته‌ی نظریه‌های درون‌گرایانه^۱ و نظریه‌های برون‌گرایانه^۲ تقسیم کرد. بر مبنای دیدگاه درون‌گرایی، فاعل شناسا در باور به گزاره‌ای مشخص، زمانی موجه است که واجد بینه یا دلیل به سود آن باور باشد. واجد بینه بودن یعنی دسترسی داشتن به بینه؛ یعنی فاعل شناسا از آن آگاه باشد و بتواند درباره‌ی مبنای باورش سخن بگوید. این شرط دسترسی‌پذیری یا قابلیت دسترسی نامیده می‌شود (۴، صص: ۳۰۵ - ۳۰۸ و ۹، صص: ۷۲ - ۷۳). دومین شرط درون‌گرایانه برای توجیه معرفت عبارت است از مسؤولیت معرفتی فاعل شناسا. فاعل شناسا ملزم است از فرایندهای مؤدی‌به‌صدق برای کسب باور استفاده کند و به دنبال حقیقت‌جویی، خطاگریزی و بینه‌جویی باشد. علاوه بر هدایت به صدق، مسؤولیت معرفتی مستلزم آن است که فاعل شناسا بر اکتساب باورهای خود کنترل اختیاری داشته باشد و صرفاً باورهایی را بپذیرد که ادله‌ی خوبی برای صدق آن‌ها در اختیار دارد (۴، صص: ۳۰۵ - ۳۰۷ و ۹، صص: ۶۹ - ۷۲). همچنین از نظر درون‌گرایان، فاعل شناسا از طریق ادراک حسّی، گزارش حافظه، شهادت و استنتاج می‌تواند به توجیه و دلیل پذیرش باور دسترسی داشته باشد. باورهایی که از راه شهود، درون‌نگری و ادراک حسّی به دست می‌آیند باورهای بدیهی و خودپیدا هستند که احتمال کذب آن‌ها نمی‌رود، از این‌رو خطاناپذیرند و فاعل شناسا به دلایل و زمینه‌های این نوع از باورها آگاه است (۴، صص: ۳۰۴ - ۳۰۷). از طرفی، مشکل اصلی نظریه‌ی درون‌گرایی مربوط به همین شرط دسترسی‌پذیری و آگاهی به دلایل توجیهی باور است. روان‌شناسان از طریق آزمایش‌های تجربی، اثبات کرده‌اند که باورهای حاصل از ادراک حسّی، شهود و درون‌نگری محتمل الکذب‌اند و احتمال خطا در آن‌ها وجود دارد. احتمال دارد فاعل شناسا در اظهارات درون‌نگرانه‌ی شهودی و حسّی خود، دچار اشتباه بشود. از آن مهم‌تر این‌که برخورداری از دلیل و آگاهی به باور، شرط کافی برای توجیه باور نیست، زیرا ما اغلب دلایل باورهایمان را فراموش می‌کنیم و در بیان و یادآوری ادله توانا نیستیم (۴، صص: ۳۰۷ - ۳۱۳).

دو نظریه‌ی اصلی در باب ساختار توجیه، که مبتنی بر درون‌گرایی‌اند، مبنایگرایی^۳ و انسجام‌گرایی^۴ نام دارند. ساختار معرفت و اندیشه در نظریه‌ی مبنایگرایی، به ساختمانی متشکل از باورهای روساخت و باورهای زیرساخت شبیه می‌شود. در این ساختمان، هرچند هر دو نوع باورها موجه‌اند، علت موجه انگاشتن هریک متفاوت از دیگری است. موجه بودن باورهای زیرساختی، ذاتی و ناشی از ماهیت آن‌هاست و توجیه معرفتی باورهای روساختی ناشی از ارتباطشان با باورهای ذاتاً موجه است. درواقع، باورهای ذاتاً موجه منبع توجیه باورهای روساختی‌اند. اصطلاحاً باورهای ذاتاً موجه را باورهای پایه^۵ و باورهای روساختی را باورهای غیرپایه^۶ می‌نامند. از نظر مبنایگرایان، باورهای پایه ذاتاً موجه و بی‌نیاز از توجیه‌اند (ص: ۱۴۵ - ۱۴۸). باورهای پایه سه قسم‌اند: بدیهیات ذاتی، بدیهیات حسی و بطلان‌ناپذیرها؛ آن‌هایی که خطای فاعل شناسا در باور به آن‌ها منطقی محال است بطلان‌ناپذیرها هستند، مانند اصول اولیه‌ی تردیدناپذیر با شهودات عقلانی (ص: ۲۴۴ و ۷۳ - ۷۴). مبنایگرایان سنتی معتقدند باورهای پایه ابطال‌ناپذیر و خطاناپذیرند، ولی اکثر مبنایگرایان معاصر تحت تأثیر موارد نقضی، از این عقیده دست برداشته و به مبنایگرایی معتدل تمایل یافته‌اند. از نظر مبنایگرایان معتدل، باورهای پایه مانند باورهای غیرپایه، خطاناپذیر و ابطال‌پذیرند (ص: ۲۵۰ - ۲۵۲). اما در انسجام‌گرایی، هیچ باوری خطاناپذیر و بدیهی نیست، بلکه باوری موجه است که با مجموعه باورهای دیگر فاعل شناسا در انسجام و سازگاری باشد (ص: ۲۶۸ - ۲۷۰ و ۹، ص: ۷۶).

نقدهای وارد بر نظریه‌ی درون‌گرایی، مانند خطاپذیری باورهای بدیهی و قابلیت دسترسی ادله، به همراه ناموفق بودن این نظریه‌ها در حل مسأله‌ی نقضی گتیه، که تحلیل سنتی سه‌جزئی معرفت (باور صادق موجه) را مورد تردید قرار داد، موجب ظهور دسته‌ای دیگر از نظریه‌های معرفت‌شناختی با ساختار برون‌گرایانه گردید (ص: ۳۱۵).

برون‌گرایان توجیه را امری بیرون از ذهن و حالات درونی فاعل شناسا و وابسته به عوامل و معیارهای عینی و بیرونی می‌دانند و آگاهی فاعل شناسا به دلایل باور را ضروری نمی‌دانند (ص: ۳۰۰ و ۹، ص: ۷۳). از نظر ایشان، اگر باور حاصل فرایندی درخور اعتماد باشد، معتبر خواهد بود (ص: ۳۴۱). اولین تفاوت برون‌گرایان با درون‌گرایان این است که از نظر درون‌گرایان، توجیه وابسته به دلایل فاعل شناسا برای پذیرش باور و توانایی او در بیان ادله است. ولی از نظر برون‌گرایان، دسترسی فاعل شناسا به بینه شرط لازم و کافی توجیه نیست. اگر یک باور توسط فرایند درخور اعتماد تولید شده باشد، دیگر نیاز نیست فاعل شناسا به توجیه باور خود آگاه باشد (ص: ۱۰۴ - ۱۰۵). برون‌گرایان تجویزهای معرفتی را با ویژگی‌های طبیعت‌گرایانه‌ی فاعل شناسا ادغام می‌نمایند، تا فرایند شکل‌گیری

باور را تصویر نمایند. در برون‌گرایی، تأکید می‌شود که برخی فرایندهای شناختی در اوضاع و احوال معینی، باورهای صادق تولید می‌کنند (۳، صص: ۷۴ - ۷۶ و ۸، صص: ۶۶ - ۱۱۰). از حیث تأیید و عدم تأیید شروط دوگانه‌ی توجیه معرفتی، نظریه‌های برون‌گرایانه را می‌توان به دو دسته‌ی برون‌گرایی ضعیف و برون‌گرایی قوی تقسیم کرد. برون‌گرایی قوی معتقد است هر دو شرط توجیه شرط بیرون از شخص فاعل شناسا است. برون‌گرایی ضعیف معتقد است دست‌کم یکی از دو شرط توجیه شرط بیرونی است.

تمایز دوم برون‌گرایی با درون‌گرایی، در دامنه و وسعت معرفت است. از نظر درون‌گرایان، حیوانات و کودکان توانایی اقامه‌ی دلیل به سود باورهایشان را ندارند، پس واجد معرفت نیستند. فقط انسان‌های بالغ واجد معرفت‌اند. برون‌گرایان دامنه‌ی معرفت را آن‌قدر توسعه می‌دهند که باورهای حیوانات و کودکان نیز در زمره‌ی معرفت به‌شمار می‌آید، زیرا حیوانات و کودکان نیز باورهای خود را از طریق فرایندهای درخور اعتمادی مانند ادراک حسی، حافظه، شهودهای مباشر و... به دست می‌آورند (۴، ص: ۳۱۷).

تمایز سوم این دو نظریه در تعداد فرایند درخور اعتماد حصول باور است. از نظر درون‌گرایان، فرایند ارائه‌ی دلیل تنها فرایند معتبر حصول باور صادق است، ولی از نظر برون‌گرایان، فرایند ارائه‌ی دلیل تنها یکی از فرایندهای درخور اعتماد است و فرایندهای موثق دیگری مانند فرایند علی، قوای مولد باور، فضایل معرفتی و... نیز در دسترس فاعل شناسا برای حصول باور صادق قرار دارد (۴، ص: ۳۳۲).

تمایز چهارم این دو نظریه را می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد که درون‌گرایی به مؤلفه‌ی توجیه می‌پردازد و برون‌گرایی به مؤلفه‌ی مؤدی‌به‌صدق بودن اهمیت می‌دهد. صدق هدف معرفتی برون‌گرایان و توجیه هدف معرفتی درون‌گرایان است. فرایندها و سازوکارهای درخور اعتماد راه‌های وصول به صدق در برون‌گرایی‌اند (۱، ص: ۱۲).

برون‌گرایی بر درون‌گرایی چند مزیت و برتری نیز دارد که موجب شده اغلب معرفت‌شناسان معاصر این نظریه را بر درون‌گرایی ترجیح دهند:

۱. از نظر درون‌گرایان، فاعل شناسا در باورهای مبتنی بر حافظه که دلیل آن‌ها را فراموش کرده است، واجد معرفت نیست؛ زیرا فاعل شناسا باید بتواند با اندک تأملی ادله‌ی باور خود را به یاد بیاورد و بیان کند. ولی از نظر برون‌گرایان، همین‌قدر که فاعل شناسا به صدق باور خود معرفت دارد کفایت می‌کند و نیاز نیست ادله‌ی فراموش‌شده‌ی باور خود را به یاد بیاورد و باورهای مبتنی بر حافظه از جمله باورهایی هستند که از فرایندی درخور اعتماد حاصل شده‌اند.

۲. از نظر درون‌گرایان، فاعل شناسا زمانی می‌تواند گواهی و شهادت دیگران را بپذیرد که به ادله‌ی باور آن‌ها آگاهی و دسترسی داشته باشد. به عبارتی، فاعل شناسا نمی‌تواند باورهای صادق دیگران را بپذیرد، مگر این‌که ادله و شواهدی بر صدق آن باورها داشته باشد. ولی از نظر برون‌گرایان، باورهای حاصل از گواهی و شهادت گواهان صادق، موجه و معتبر محسوب می‌شوند، اگر از فرایند درخور اعتماد حاصل شده باشند.

۳. مزیت دیگر برون‌گروی بر درون‌گروی در خصوص باورهای حاصل از ادراک حسی است. درون‌گرایان سنتی معتقدند باورهای حاصل از ادراک حسی خطاپذیرند و پس از اثبات محتمل‌الکذب بودن این باورها، معتقد شدند ادراک‌های حسی مانند سایر باورها خطاپذیرند. اما از نظر برون‌گرایان، فرایند ادراک حسی یکی از فرایندهای درخور اعتماد است و باورهای حاصل از آن به احتمال زیاد، صادق‌اند، از این‌رو ادراک‌های حسی معتبرند (۴، صص: ۳۱۹ - ۳۲۱).

در یک دسته‌بندی کلی، می‌توان نظریه‌های برون‌گرایانه را به دو دسته نظریه‌های اعتمادگرایی و طبیعت‌گرایانه تقسیم کرد. نظریه‌های اعتمادگرایی شامل سه نوع نظریه‌های فرایندی، مکانیسم قوای باورساز و فضیلت‌گرایی است. نظریه‌ی فرایند علی شناخت آلومین گلدمن^۷ و نظریه‌ی تجربه‌ی دینی ویلیام آلستون^۸ جزء نظریه‌های فرایندی، نظریه‌ی کارکرد صحیح آلومین پلانتینگا^۹ جزء نظریه‌های مکانیسم قوای باورساز، نظریه‌ی ارنست سوزا^{۱۰} و لیندا زاگزیسکی^{۱۱} جزء نظریه‌های فضیلت‌گرا و نظریه‌ی طبیعت‌گرایی کواین^{۱۲} جزء نظریه‌های طبیعت‌گرایانه است. شایان ذکر است نظریه‌ی پلانتینگا از آنجا که به ساز کار و مکانیسم تولید باور توسط قوای مولد باور می‌پردازد، جزء نظریه‌های فرایندی نیز محسوب می‌شود.

بر مبنای نظریه‌ی اعتمادگرایی، دسترسی فاعل شناسا به توجیه شرط حصول معرفت نیست و لازم نیست فاعل شناسا بتواند دلیلی به سود باور خود اقامه کند. شرط حصول معرفت آن است که باور از طریق فرایند و قوای مولد درخور اعتماد پدید آمده باشد.

اعتمادگرایی رهیافتی کلی در معرفت‌شناسی است و بر مؤدّی‌به‌صدق بودن فرایندها، رویه‌های معرفتی و قوای مولد باور، که از حیث معرفت‌شناسی مهم‌اند، تأکید دارد. این دسته نظریه‌ها بر اعتمادپذیری به‌منزله‌ی مؤلفه‌ی اصلی شناخت یا توجیه توجه دارند. می‌توان اعتمادگرایی در معرفت‌شناسی را معادل نتیجه‌گرایی^{۱۳} در شناخت دانست (۲۵، ص: ۴۲). در نظریه‌های اعتمادگرایی، نسبت چشم‌گیر باور صادق حاصل از فرایند، تعیین‌کننده‌ی معتبر و موثق بودن فرایند شکل‌گیری باور است. به عبارتی، نتیجه‌ی حاصل از فرایند مشخص‌کننده‌ی اعتبار معرفتی فرایند است و باور به‌واسطه‌ی این‌که محصول

فرایند تولیدِ صدقِ موثق و معتبر است، صادق و موجه محسوب می‌شود. اعتمادگرایان به لحاظ این ویژگی، نتیجه‌گرا هستند.

نظریه‌ی فرایند علی شناخت: گلدمن دو شرط باور و صدق از تحلیل سه‌جزئی معرفت را می‌پذیرد، ولی مدعی است آنچه باور صادق را موجه می‌نماید توجیه نیست، بلکه روابط علی میان باور و مابه‌ازای خارجی آن است (۱۶، صص: ۶۹ - ۸۳).

نظریه‌ی اعتمادگرایی مبتنی بر فضیلت: از نظر سوزا، انسان دارای توانایی‌های ذاتی یا اکتسابی است که به او اجازه می‌دهد به‌طور موثق و درخور اعتمادی به برخی کمالات عقلانی، مانند باور صادق، دست یابد. توانایی‌های فضیلتی، فضایل عقلانی یا شناختاری^{۱۴} نامیده می‌شود، که ملکه‌ای ثابت و موفقیت‌آمیز^{۱۵} است. باورهای صادق به‌دست‌آمده از طریق عملکرد فضایل عقلانی، باورهای شایسته^{۱۶} خواهند بود (۲۲، صص: ۲۲ - ۲۳). از نظر زاگزبسکی، معرفت باوری است که به نحو فضیلت‌مندانه و وجدان‌پسندانه، توسط فاعل شناسا به دست آمده باشد و فاعل شناسا در اوضاع و احوال مشابه و مربوط، از رفتار اشخاص فضیلت‌مند، تقلید می‌کند و به‌سبب فضیلت‌مندانه بودن و تقلید از رفتار اشخاص فضیلت‌مند، به حقیقت (صدق) رسیده باشد (۲۶، صص: ۲۱۰ - ۲۱۵).

طبیعت‌گرایی کواپن: کواپن پس از خط بطلان کشیدن بر معرفت‌شناسی سنتی، راهکارهای جدیدی برای رسیدن به معرفت پیشنهاد می‌دهد. از نظر او، معرفت‌شناسی توصیفی^{۱۷} باید جای‌نشین معرفت‌شناسی دستوری^{۱۸}، هنجاری و وظیفه‌گرا^{۱۹} شود. معرفت‌شناسی توصیفی، پروسه‌ی معرفت‌سازی، از قبیل ساختارهای حصول، تداوم‌بخشی و تحول باور را توصیف می‌کند و برای رسیدن به چنین مقصودی، باید معرفت‌شناسی را که در معرفت‌شناسی سنتی، مقدم بر علوم بود، به داخل علوم تجربی آورده، در زمره‌ی علوم تجربی بگنجانیم. از نظر کواپن، معرفت‌شناسی از میان علوم تجربی، در داخل علم روان‌شناسی جای می‌گیرد. از نظر او، ما از طریق تحریک‌های حسی، به شناخت جهان نائل می‌شویم؛ پس به جای قواعد دستوری، برای رسیدن به باور موجه، باید به صورت توصیفی، با کمک تحریک‌های حسی، جهان را تصویرسازی کنیم (۲۱، صص: ۷۵ - ۸۲).

به گواهی معرفت‌شناسانی مانند ریچارد فیومرتون، لورنس بونجور و ویلیام آلستون، اعتمادگرایی شاخص‌ترین نظریه‌ی برون‌گرایی است. معرفت‌شناسان مؤلفه‌ها و وجوه تمایز اقسام نظریه‌های درون‌گرایانه را صورت‌بندی نموده‌اند، ولی از آنجا که اقسام نظریه‌های برون‌گرایانه اخیراً مطرح شده‌اند، مؤلفه‌های اصلی و تمایزشان از هم‌دیگر به‌طور دقیق، مشخص نشده است. دو نظریه‌ی اعتمادگرایانه‌ی آلستون و پلانتینگا از این نوع نظریه‌ها هستند که بر مبنای توجیه باورهای دینی تقریر شده‌اند، لذا ضروری به نظر می‌رسد

صورت‌بندی دقیقی از مؤلفه‌های اصلی نظریه‌های اعتمادگرایانه ارائه گردد و نحوه‌ی توجیه باورهای دینی در این قسم نظریه‌ها مشخص شود.

دو نظریه‌ی اعتمادگرایی، یعنی روال باورساز تجربه‌ی دینی و کارکرد صحیح، از نظریه‌های مهم اعتمادگرایی‌اند که با بررسی و تحلیل آن‌ها می‌توان به یک صورت‌بندی کلی از نظریه‌های اعتمادگرایانه دست یافت.

در نظریه‌ی اعتمادگرایی روال باورساز، هر روال باورسازی که به‌لحاظ اجتماعی تثبیت شده باشد و دچار ناسازگاری‌های درونی و بیرونی عمده نباشد و دلیلی بر اعتمادناپذیر بودنش نداشته باشیم، روال باورساز اعتمادپذیری است و باورهای حاصل از آن موجه‌اند. در نظریه‌ی کارکرد صحیح اعتمادپذیری، کارکرد قوای مولد باور و فضایل معرفتی فاعل شناسا موجب توجیه باور می‌شود.

۲. نظریه‌ی روال باورساز تجربه‌ی دینی آلستون

از نظر ویلیام آلستون، توجیه معرفتی یعنی مبتنی بودن بر مبنای کافی. طبق این تفسیر، موجه بودن باور خاص یعنی مبتنی بودن آن بر مبنای کافی و آن‌قدر قوی که صدق باور مذکور را به دنبال داشته باشد. آلستون توجیه بی‌واسطه‌ی ادراک حسی را تبیین می‌کند و سپس ادراک‌های دینی^{۲۰} را ماهیتاً مانند ادراک‌های حسی، تجربی، بی‌واسطه و مستقیم می‌داند. باورهای دینی را با کمک ادراک‌های دینی، موجه می‌نماید. از نظر آلستون، برای توجیه باورها، روال‌های باورساز^{۲۱} تثبیت شده وجود دارد. روال باورساز تجربه‌ی دینی می‌تواند به‌منزله‌ی نوعی روال باورساز تثبیت‌شده، باورهای دینی را توجیه نماید. یعنی تجربه‌ی دینی به‌دلیل بی‌واسطه‌بودن، موجه است و این توجیه را در طی روالی تضمین‌شده، به سایر باورهای دینی انتقال می‌دهد. آلستون ابتدا اعتمادپذیری ادراک حسی را مطمح نظر قرار می‌دهد، سپس ادراک دینی را به دلیل تجربی‌بودن، مانند ادراک حسی، به‌مثابه‌ی منبع توجیه معرفتی درخور اعتماد برای باورهای دینی معرفی می‌کند.

روال باورساز از نظر آلستون، مجموعه‌ای از قابلیت‌ها، عادات، رفتارها و سازکارهایی است که هر کدام باوری را به‌منزله‌ی خروجی به دست می‌دهند. این خروجی‌ها به‌نحو خاصی با یک ورودی یا داده مرتبط‌اند. در واقع، روال باورساز یعنی به‌کار بستن سازکارهای ایجاد و ارزیابی باورها. همان‌طور که روال ادراک حسی، فرایند موجد باور مبتنی بر داده‌ی حسی است، روال ادراک دینی نیز فرایند باورساز مبتنی بر داده‌های دینی است. در روال باورساز دینی، داده‌ی دینی توجیه خود را از رابطه‌ی علی میان خدا و نفس انسان به دست می‌آورد، زیرا خدا علت موجه‌ی باور است. خدا با قصد خویش، خود را به بنده می‌نماید و علت

آگاهی و داده‌ی دینی او می‌شود. تعاملی علی میان خدا و نفس انسان برقرار می‌شود که علت تعامل خود خداست. آلستون این آمادگی را دارد که روال باورساز را به جای مبتنی کردن بر ادراک حسی فاعل شناسا، بر تفسیری برون‌گرایانه از مبنای کافی مبتنی کند. طبق این تفسیر، مبنای کافی، کاشف از صدق است؛ یعنی باورهای حاصل از آن مبنا واجد بیشترین احتمال صدق‌اند. طبق نظریه‌ی روال باورساز، توجیه مبتنی بر فرایندی با ورودی و خروجی خاص آن روال است. در این صورت، کلّ فعالیت معرفتی، حاصل روال‌های معرفتی است. روال باورساز مانند روال ادراک حسی و روال ادراک دینی، مبنایی کافی یا مؤدّی‌به‌صدق درخور اعتمادی هستند. براساس ادعای آلستون، هر روال باورسازی که به لحاظ اجتماعی و روانی، تثبیت شده باشد و دچار ناسازگاری‌های درونی و بیرونی عمده نبوده، دلیلی بر اعتمادناپذیر بودنش نداشته باشیم و واجد مؤیداتی باشد، پایبندی به آن معقول است و بدین ترتیب، اعتمادپذیری روال باورساز به دست می‌آید (۱۲، صص: ۱۴ - ۱۹).

در نظریه‌ی معرفت‌شناختی آلستون، امر واقع، اعم از دینی و غیردینی، بر ابزار ادراکی فاعل شناسا نمایان می‌شود و این نمایان‌شدگی، اعم از حسی و غیرحسی است. امر واقع وقتی بر ابزار ادراکی نمایان می‌شود، داده‌ی حسی یا غیرحسی تولید می‌گردد. امر واقع علت موجه‌ی باور ادراکی است. امر واقع، اگر حسی باشد، بر گیرنده‌های حسی فاعل شناسا تأثیر می‌گذارد و ادراک حسی حاصل می‌شود و اگر دینی باشد و بر فاعل شناسا نمایان گردد، بر ابزار ادراکی فاعل شناسا تأثیر می‌گذارد و ادراک دینی به دست می‌آید. چنین باور ادراکی دینی‌ای مبنای کافی و شالوده‌ی سایر باورهای دینی است که صدق آن مانند ادراک‌های حسی، از مطابقت با امر واقع خارجی مشخص می‌شود. باور ادراکی دینی، که خروجی روال باورساز علی (تجربه‌ی دینی) است، ورودی فرایندهای اعتمادپذیر دیگری قرار می‌گیرد. تقریر آلستون مشتمل بر دو روال باورساز است: یکم، روال باورساز تجربه‌ی دینی، که روالی علی است و از نمود امر واقع بر ابزار ادراکی حاصل می‌شود و خروجی آن باور ادراکی است؛ دوم، فرایندهای باورساز اعتمادپذیر، مانند گواهی، استنتاج، سازگاری و... که ورودی این فرایند باور ادراکی و خروجی آن نیز از سنخ باور است. هم روال باورساز تجربه‌ی دینی و هم فرایندهای اعتمادپذیر از سوی اجتماع، موجد باور صادق و معتبر محسوب شده، برای تولید باور، به کار گرفته می‌شوند. نظام صدق‌ساز باورهای حاصل از روال باورساز تجربه‌ی دینی نظریه‌ی مطابقت است و نظام صدق‌ساز باورهای حاصل از فرایندهای اعتمادپذیر، نظریه‌ی انسجام‌گرایی است.

از نظر آلستون، روال باورساز ادراک دینی مشابه روال باورساز ادراک حسی است؛ همان‌گونه که روال باورساز ادراک حسی درخور اعتماد است، روال باورساز دینی نیز درخور اعتماد است. نظریه‌ی آلستون را استدلال مشابهت پشتیبانی می‌کند. باورهای دینی حاصل از ادراک دینی موجه هستند، چون باورهای حسی حاصل از روال ادراک حسی موجه هستند. هر دو نوع باور حسی و دینی، حاصل تجارب بی‌واسطه و مستقیم فاعل شناسايند. فاعل شناسا در روال‌های ادراکی تجربی، نیاز به دلیل و شاهد ندارد، بلکه با توجه به اعتبار روال تولیدکننده‌ی این نوع باور، باور ادراکی موجه محسوب می‌شود. مقصود آلستون از تجربه‌ی دینی، تجربه‌ای است که به‌نحو مستقیم،^{۲۲} توجیه‌کننده‌ی باور دینی است. تجربه‌ای که فاعل تجربه آن را دربردارنده‌ی آگاهی بی‌واسطه از متعلق باور دینی می‌داند و منجر به تولید باور دینی می‌شود.

در نظریه‌ی آلستون، در هر جامعه‌ای، روال‌های باورساز تثبیت‌شده‌ای وجود دارد که این روال‌ها مطابق اصل آسان‌باوری، در نظر اول، موجه و مؤدی‌به‌صدق‌اند، البته تا زمانی که دلیل کافی بر اعتمادناپذیری آن به دست آید. آگاهی فاعل شناسا به اعتمادپذیری روال‌های تثبیت‌شده‌ی اجتماعی موجب توجیه باورها است. آگاهی فاعل شناسا به وضعیت باور و یا دلایل اثبات‌کننده‌ی باور تعلق ندارد، بلکه فاعل شناسا به اعتمادپذیری روال باورساز، آگاهی درجه دوم و از نوع فرا‌باور دارد.

مشارکت در روال باورساز تجربه‌ی دینی، که به لحاظ اجتماعی، تثبیت شده است، مقبول و معقول است، البته تا زمانی که دلایل کافی بر اعتمادناپذیری آن به دست آوریم (۵، ص: ۷۵). روال‌های باورساز اعتمادپذیر روال‌هایی هستند که از سوی یک اجتماع، موجد باور صادق محسوب می‌شوند؛ یا همه‌ی افراد اجتماع آن را به کار می‌گیرند، مانند ادراک حسی، یا فقط عده‌ای خاص از مردم برای به‌دست‌آوردن باور صادق، آن را به کار می‌گیرند، مانند روال باورساز تجربه‌ی دینی. پس روال باورساز تثبیت‌شده‌ی اجتماعی از نظر عموم افراد یک اجتماع، موجد باور صادق محسوب می‌شود، ولی لزوماً همه برای تولید باور صادق، از آن استفاده نمی‌کنند. همچنین روال‌های باورساز تثبیت‌شده‌ی اجتماعی تا زمانی که دلیلی بر اعتمادناپذیری آن به دست نیاید، استفاده می‌شوند. اجتماعی بودن روال تجربه‌ی دینی به معنای عامیانه بودن و مشارکت توده‌ی مردم در آن نیست؛ در روال باورساز تجربه‌ی دینی، عده‌ای خاص از مردم مشارکت می‌کنند. بنابراین روال تجربه‌ی دینی، عامیانه و متعارف نیست، برخلاف روال باورساز تجربه‌ی حسی که عامیانه و متعارف است. باید دقت شود معنای تثبیت اجتماعی با معنای عامیانه و متعارف بودن خلط نشود.

هر رویه‌ی معرفتی، ابطال‌کننده‌های خاص خود را دارد. با افزایش و تغییر ابطال‌کننده‌ها رویه‌ها نیز در معرض تغییر قرار می‌گیرند. تغییر در روال باورساز دینی واضح است (۱۳)، صص: ۱۶۳ - ۱۶۴). هر روال باورساز دینی یا هر رویه‌ی معرفتی دینی^{۲۳} حاوی ابطال‌کننده‌هایی^{۲۴} خاص است. ابطال‌کننده‌ی هر روال باورساز دینی، کتب مقدس، سنت‌ها و آموزه‌های هر دین است، به‌گونه‌ای که با تغییر در اعتقادات و سنن هر دین، روال باورساز آن دچار تغییر می‌شود. تغییر و تکامل در دو موضع اتفاق می‌افتد: ۱- تغییر و تکامل در باور، ۲- تغییر و تکامل در رویه‌ی معرفتی. مجموعه‌ی کتب مقدس و سنن حاوی باورهای دینی است. هرچه میزان گزاره‌های الاهیاتی بیشتر شود، منبع ابطال‌کننده‌های نظام باورساز دینی فربه‌تر می‌شود و از آن‌جاکه نظام ابطال‌کننده بر روی رویه‌های معرفتی دینی تأثیر می‌گذارد، تکامل و تغییر ابطال‌کننده‌ها موجب تغییر و تکامل رویه‌های معرفتی دینی می‌شود. در این‌جا نوعی دور وجود دارد، بدین‌نحو که اعتمادپذیری روال باورساز دینی مشروط به تأیید سنن و کتب مقدس شده و این‌ها می‌توانند ابطال‌کننده‌ی اعتماد به آن روال قرار می‌گیرند، درحالی‌که اعتبار توجیه باور به سنن و کتب مقدس نیز در گرو آگاهی فاعل شناسا از اعتمادپذیری روال باورساز دینی است. البته آلاستون به این دور واقف است و معتقد است همانطور که در ادراک‌های حسی و نظریه‌های درون‌گرایانه دچار دور معرفتی هستیم در این نظریه نیز دچار دور معرفتی هستیم و این دور، همان‌طور که اعتبار روال ادراک حسی را از بین نمی‌برد، اعتبار روال باورساز تجربه‌ی دینی را نیز در معرض تردید قرار نمی‌دهد. نظام معرفتی به‌گونه‌ای است که مصادیق معرفت حاصل از رویه‌های معرفتی در کنار هم قرار می‌گیرند و مجموعه‌ی معرفت موجب تکامل رویه‌ی معرفتی می‌شود و تکامل رویه‌ی معرفتی موجب می‌شود باورهای صادق با احتمال صدق بیشتری به دست آوریم.

ریچارد گیل^{۲۵} امکان ادراک تجربی خدا را نقد می‌کند و تقریری عینی از ادراک تجربی ارائه می‌دهد تا نشان دهد تجارب دینی ادراک تجربی نیستند. او دو شرط وجودشناسانه و معرفت‌شناسانه را لازمه‌ی هر ادراک تجربی می‌داند و اگر تجربه‌های دینی مدتظر آلاستون دست‌کم یکی از شروط را برآورده نکنند، برخلاف تجربه‌های حسی ادراکی، خودموجه نخواهند بود. شرط وجودشناسانه این است که مابازای ادراک تجربی معتبر، باید دارای مکان باشد و در آن مکان با ادراک‌کنندگان، ارتباط علی داشته باشد، درحالی‌که خدا دارای مکان نیست. پس ادراک تجربی خدا معتبر نیست. و شرط معرفت‌شناسانه این است که باور زمانی موجه است که امکان نشان‌دادن کذب یا ناموجه‌بودن آن با کمک نظام نفی‌کننده‌ها وجود داشته باشد، اما آزمون‌هایی که توسط آن بطلان ادراک‌های حسی را می‌سنجیم برای

تجربه‌های دینی اعمال‌کردنی نیست (۱۵، صص: ۸۶۹ - ۸۷۳). آلستون در پاسخ به نقد گیل می‌گوید: صحت شروط ضروری‌ای که گیل برای ادراک معتبر عنوان می‌کند اثبات نشده است. گذشته از این، ادراک تجربی دینی، نظام نفی‌کننده‌های خاص خود را دارد و با نظام نفی‌کننده‌های ادراک حسی نمی‌توان ادراک دینی را سنجید (۱۴، ص: ۸۹۲). گیل اوصاف ادراک حسی را بر ادراک دینی بار کرده است، از قبیل محدود، مشاهده‌پذیر بودن و آزمون‌پذیری، درحالی‌که ادراکی بودن ضرورتاً مستلزم داشتن اوصاف ادراک حسی نیست. ادراک می‌تواند غیرحسی باشد و درعین‌حال ادراک باشد. همچنین نیاز نیست نظام نفی‌کننده ادراک حتماً از سنخ آزمون حسی باشد. گیل امر واقع را محدود به موجودات متعین حسی می‌نماید، درحالی‌که امر واقع آلستون موجودات حسی و غیرحسی را دربرمی‌گیرد و به تجربه درآمدن ویژگی متمایزکننده‌ی امر واقع از امر غیرواقع است.

نظریه‌ی صدق در ادراک‌های دینی، مانند ادراک‌های حسی، نظریه‌ی مطابقت است؛ چون ادراک زمانی صادق است که با امر واقع مطابقت داشته باشد. نظام ابطال‌کننده‌ی تجربه‌ی حسی عبارت است از مشاهده و آزمون‌ی که در راستای مطابقت باور با امر واقع مورد بررسی قرار می‌گیرد، ولی نظام ابطال‌کننده‌ی تجربه‌ی دینی عبارت است از کتب مقدس و سنن دینی مورد اعتقاد فاعل شناسا و هیچ ارتباطی با امر واقع خارجی که نمایان شده و مورد تجربه قرار گرفته است ندارد. باور تجربه‌ی دینی باید در انسجام با سایر باورهای مورد اعتقاد فاعل شناسا مانند کتب مقدس و سنن قرار بگیرد. اعتمادپذیری روال باورساز تجربه‌ی دینی از مشابهت آن با روال ادراک حسی اثبات می‌شود و نظام صدق‌ساز آن نظریه‌ی مطابقت است. باور ادراکی دینی باید با امر واقع مطابقت داشته باشد، ولی نظام صدق‌ساز سایر باورهای دینی که از باورهای حاصل از روال باورساز تجربه‌ی دینی حاصل می‌شوند، نظریه‌ی انسجام‌گرایی است، زیرا باید با نظام ابطال‌کننده‌ها سازگار باشند.

نظریه‌ی روال باورساز دینی باورهای ادراکی را بنیان باورهای استنتاجی قرار می‌دهد. باورهای دینی مبتنی بر ادراک‌های دینی هستند. از نظر آلستون، باورهای ادراکی دینی مانند باورهای پایه و بدیهی، نقض‌پذیرند (۵، صص: ۱۱۳ - ۱۱۵).

وظیفه‌ی عقلانی فاعل شناسا برای دستیابی به بیشترین میزان صدق، مطمئن شدن از درخور اعتماد بودن روال باورساز است. فاعل شناسا باید دلایل کافی برای درخور اعتماد دانستن روال باورساز مورد استفاده‌ی خود داشته باشد. البته در زمان نبود دلایل کافی، می‌تواند آن را بپذیرد تا زمانی که دلایل کافی برای اعتمادناپذیر بودن آن بیابد (۱۱، صص: ۱۲ - ۱۳). وظیفه‌گروی در معنای درون‌گرایانه، برای پذیرش باور به‌کار می‌رود. آلستون در مرحله‌ی پذیرش باور، وظیفه‌گرا نیست، ولی در مرحله‌ی گزینش روال باورساز

مؤدّی به صدق، وظیفه‌گراست. فاعل شناسا باید روال باورسازی که بیشترین باور صادق را تولید می‌کند انتخاب نماید. هر روالی مؤدّی به صدق نیست. روالی که بیشترین باور صادق را ارائه کند مؤدّی به صدق است. باید دلیل کافی برای پذیرش و گزینش روال باورساز داشته باشیم و اگر نداشته باشیم، تا زمانی که دلیل کافی بر اعتمادناپذیر بودن روال یادشده نداشته باشیم، در پذیرش آن موجه هستیم. در تقریر آلستون، پذیرش بر مبنای شواهد و دلایل، از باور، به روال باورساز منتقل شده است. آلستون در معنای درون‌گرایانه وظیفه‌گرا نیست، ولی در مقام پذیرش رویه‌ی باورساز، برون‌گرا و وظیفه‌گراست.

هر روال باورساز یا رویه‌ی معرفتی که در اکثر موارد، باور صادق به‌بارمی‌آورد درخور اعتماد است (۱۳، صص: ۱۰۴ - ۱۰۵). بنابراین معیار اعتمادپذیری روال باورساز کمی است. باید تعداد باورهای صادق تولیدی آن روال بیشتر از تعداد باورهای کاذب تولیدی آن باشد. فاعل شناسا به وضعیت باور و حالات درونی خود، آگاهی و دسترسی ندارد، ولی به میزان مؤدّی به صدق بودن روال باورساز آگاهی دارد. پذیرش گواهی دیگران به‌منزله‌ی باور صادق موجه در نظریه‌ی آلستون مؤلفه‌ای محوری است. صاحبان تجارب دینی اشخاص گواهی هستند که باورهای دینی آن‌ها به دلیل اعتبار و اعتمادپذیری روال باورساز دینی، باور صادق محسوب می‌شوند و مورد پذیرش دیگران قرار می‌گیرند. فاعل شناسا می‌تواند دسته‌ای از باورهای دینی خود را از طریق پذیرش گواهی دیگران به‌دست‌آورد و تا زمانی که دلیل کافی برای اعتمادناپذیری باورهای حاصل از تجارب دینی نداشته باشد، آن باورها صادق و موجه تلقی می‌شوند.

موفقیت به معنای مؤدّی به صدق بودن روال باورساز دینی، یکی دیگر از ویژگی‌های محوری نظریه‌ی آلستون است. روال باورساز زمانی اعتمادپذیر است که به‌نحو موفق به باور صادق رهنمون شود. موفقیت مؤلفه‌ی فضیلت‌گرایانه‌ی نظریه‌های اعتمادگرایی است. یک روال باورساز خوب می‌تواند مؤدّی به صدق باشد. روال باورساز دینی، علاوه‌بر مرحله‌ی تشکیل باور، در تکامل و تحوّل فاعل شناسا نیز موفق است. باورهای دینی حاصل از تجارب دینی اعتمادپذیر موجب تکامل و تغییر فاعل شناسا می‌شوند و فاعل شناسا را از نظر شخصیتی، فضیلت‌مند می‌نمایند. در نظریه‌ی اعتمادگرایی فرایندی، فضایل اخلاقی فاعل شناسا در تولید باور صادق نقش مهمی دارد. فاعل شناسای دارای فضایل اخلاقی و شخصیتی می‌تواند در روال باورساز دینی مشارکت داشته باشد. اگر فاعل شناسا شایستگی نداشته باشد، نمی‌تواند در روال تجربه‌ی دینی مشارکت نماید. باورهای حاصل از روال باورساز دینی موجب تغییر و تکامل شخصیت اخلاقی و دینی فاعل شناسا می‌شوند.

روال‌های باورساز از نظر دسترسی عمومی و اختصاصی، دو دسته‌اند: برخی روال‌ها مانند روال ادراک حسّی در دسترس همگان است و برخی روال‌ها مانند روال تجربه‌ی دینی در دسترس تعداد معدودی از انسان‌هاست. حتی همه‌ی مؤمنان صاحب تجربه‌ی دینی نیستند. در دسترس همگان نبودن و عدم مشارکت توده‌ی مردم در این روال، موجب ناموجه بودن آن نیست. اگر فاعل شناسا در زندگی معنوی رشد یابد و بصیرت روحانی او صحیح‌تر و دقیق‌تر شود، صاحب ادراک دینی می‌شود (۱۱، ص: ۱۲). خاستگاه تجارب دینی ماقبل نظری است: مبتنی بر عادات، اعمال و روش‌هاست. می‌توان ادعا کرد تجارب دینی در مرحله‌ی ایجاد و تصحیح باور، ماقبل نظری هستند. هرچه مؤمن در زندگی معنوی‌اش بیشتر رشد کند، بصیرت معنوی و روحانی‌اش افزایش می‌یابد و آگاهی‌های تجربی‌اش افزوده می‌شود و براین‌اساس، اعتقادات دینی‌اش فربه‌تر شده، تغییر می‌کند. تصحیح باورهای دینی مانند ایجاد آن‌ها مبتنی بر رشد معنوی و روحانی است. رشد معنوی مبتنی بر ایجاد قابلیت و شایستگی است و شایستگی نتیجه‌ی اعمال معنوی است.

آلستون مدعی است اگر فاعل شناسا در یک روال باورساز مشارکت عملی داشته باشد، یعنی از آن روال باورساز استفاده کند، حکم به معقولیت و اعتمادپذیری آن روال داده است. استیوپ^{۲۶} به نقد این نظریه می‌پردازد و می‌گوید شکاکان از روال ادراک حسّی استفاده می‌کنند یا به عبارتی در آن روال، مشارکت دارند، ولی به باورهای حاصل از این روال اعتماد ندارند و مشارکت در یک روال، مستلزم حکم‌کردن به درخور اعتماد بودن آن روال نیست (۲۳، صص: ۴۱۵ - ۴۱۶). با آن‌که مطابق نظر استیوپ، مشارکت در یک روال، نشان‌دهنده‌ی اعتبار روال نیست، اگر در روالی مشارکت داشته باشیم و باورهای حاصل از آن را اعتمادپذیر بدانیم، ارزش باور به فرایند سرایت پیدا می‌کند و فرایند هم‌درخور اعتماد و ارزشمند می‌گردد. شکاکان با آن‌که در روال باورساز مشارکت دارند به باورهای حاصل از روال اعتماد ندارند؛ ولی عامّه‌ی مردم در حین مشارکت در روال، به باورهای حاصل از آن، اعتماد معرفتی دارند و بعضاً بدون سنجش و ارزیابی، آن‌ها را می‌پذیرند. وجود مؤلفه‌های هنجارمندی، آگاهی، باور بنیانی و پایه و نظریه‌ی مطابقت در نظریه‌ی آلستون آن را به نظریه‌های مبنایگرایانه نزدیک می‌کند و وجود مؤلفه‌هایی مانند درجه‌دوم‌بودن و فراباوربودن آگاهی فاعل شناسا، مؤدّی‌به‌صدق‌بودن روال باورساز، تجربی‌بودن باور ادراکی، کمی‌بودن معیار اعتمادپذیری، اجتماعی‌بودن روال باورساز، پذیرش گواهی دیگران بدون بیّنه و تکاملی و فضیلت‌مندبودن فاعل شناسا آن را به نظریه‌های اعتمادگرایی و مبتنی بر فضیلت نزدیک می‌نماید.

۳. نظریه‌ی کارکرد صحیح پلانیتینگا

این نظریه را آلوین پلانیتینگا طراحی کرده است. او در نظریه‌اش ضمانت^{۲۷} را که امری هنجاری، ارزشی و درجه‌دار است جای‌نشین توجیه می‌نماید. ضمانت وصف کمی یا کیفی احتمالاً پیچیده‌ای است، هنجارین و دارای مراتب است و مقدار کافی آن، علم را از باور صادق محض متمایز می‌نماید. برای اعتقادورزیدن، باور دارای ضمانت از باور فاقد ضمانت، برتر است. باور دارای ضمانت به لحاظ معرفتی در وضعیت مثبتی برای پذیرش باور توسط فاعل شناسا قرار دارد. ضمانت باور درجه‌دار است، یعنی برخی از باورها در مقایسه با سایر باورها از ضمانت بیشتر یا کمتری برخوردارند (۶، صص: ۳۵ - ۳۸). پلانیتینگا برای ضمانت‌داشتن باور، شروطی را معرفی می‌کند (۱۷، صص: ۳ - ۲۰). او در شرط اول، به کارکرد قوای مولد باور و نحوه‌ی عملکرد صحیح آن‌ها می‌پردازد و به قوای مولد باور نگاه ابزارگونه دارد، به‌گونه‌ای که برای اصلاح عملکرد قوای مولد باور و ابزار ادراک حسّی، ابزار بیرون از قوای ادراکی فاعل شناسا مانند عینک، سمعک و... را پیشنهاد می‌دهد. از نظر او، ارزش ابزار ادراکی فاعل شناسا خیلی مهم است و برخلاف درون‌گرایان، به ماهیت و ارزش باور توجه ندارد. این نظریه دچار معضل ارزش است. ارزشمندی ابزار تولید باور موجب ارزشمندی باور نمی‌شود. ارزشمندی باور به ارزشمندی ابزار تولید باور تحویل داده شده است و این تحویل معضل عموم نظریه‌های اعتمادگرایانه است.

شرط دوم، وجه برون‌گرایانه‌ی این نظریه است. نظریه‌های برون‌گرایانه به عوامل مؤثر بر شکل‌گیری باور که بیرون از ماهیت باور است اهمیت می‌دهند. در این شرط، به محیط بیرون از باور و تأثیر عوامل بیرون از باور بر قوای مولد باور و کارکرد قوا پرداخته می‌شود. قوای معرفتی برای کار در محیط زمین ساخته و برنامه‌ریزی شده‌اند. ممکن است در محیطی غیر از زمین خوب و درست، کار نکنند. به‌طورمثال، حواس انسان ممکن است در محیط خلأ، باور مطابق با واقع تولید نکنند.

در شرط سوم، به موضوع طرح و برنامه و عجزین بودن طرح و برنامه با هدف خلقت قوا پرداخته شده است. هدف از ایجاد قوای معرفتی، تولید باور صادق است. قوای معرفتی و عملکرد آن به شیوه‌ای طرح‌ریزی و برنامه‌ریزی شده است که به هدف از آفرینش قوا مؤدّی باشد. باور ضمانت‌شده حاصل از قوای معرفتی‌ای است که به هدف صدق و تولید باور صادق طرح‌ریزی شده است. طرح یا برنامه‌ی قوا همان عملکرد قواست و انتظار می‌رود به آن شیوه عمل نماید. مؤلفه‌ی مؤدّی به صدق بودن قوای مولد باور و ضمانت‌داشتن باورهای صادق تولیدشده از طریق این قوا در این شرط بیان شده‌اند. مؤدّی به صدق بودن به‌منزله‌ی شرط درست‌عمل کردن قوای معرفتی، مؤلفه‌ای پیشینی است و مربوط به بعد از حصول باور

نیست. توجیه به معنای داشتن بینه و دلیل بر موجه‌بودن باور از جانب فاعل شناسا مربوط به بعد از شکل‌گیری باور بوده، لذا پسینی است؛ درحالی‌که مؤدّی به‌صدق‌بودن که ضمانت را به همراه خود دارد در مرحله‌ی قبل از شکل‌گیری باور است. قوای مؤلّد باور چونان ابزار تولید باور، به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی شده‌اند که باور صادق تولید کنند و به‌همین خاطر، باور صادق تولیدشده توسط قوای معرفتی، دارای ضمانت است. بند شرط ضمانت‌داشتن باور این است که باور تولیدشده از سوی باورهایی که به این طریق تولید شده‌اند نقض نشوند. در شرط چهارم، یعنی شرط اعتمادگرایانه‌ی ضمانت، می‌گوید قوای معرفتی ما باید دارای طراحی نیکو و شایسته‌ای باشند که باورهای دارای ضمانت تولید کنند. نیکو و شایسته بودن قوا، احتمال عینی صادق‌بودن باور را بالا می‌برد. کیفیت و ویژگی‌های استعداد‌های معرفتی موجود در فاعل شناسا موجب بالا رفتن احتمال صدق باور می‌شود. نیک و خوب بودن استعداد‌های معرفتی، علاوه بر شرط اعتمادگرایانه، شرط فضیلت‌گرایانه‌ی این نظریه نیز هست. اگر قوا خوب باشند، به‌احتمال زیاد، باور صادق تولید می‌کنند و می‌توان به صدق باورهای تولیدشده توسط آن‌ها اعتماد کرد. اگر قوای معرفتی خوب و شایسته باشند، دارای فضیلت عقلانی هستند. معرفت‌شناسی مبتنی بر فضیلت به‌جای پرداختن به خصوصیات و ویژگی‌های باور، بر خصلت‌ها و ویژگی‌های استعدادی قوای معرفتی و خصایل اخلاقی و شخصیتی فاعل شناسا تأکید می‌نماید. نیک و شایسته عمل کردن قوا جزو ویژگی‌های فضیلتی و استعدادی قوای معرفتی و فضیلت عقلانی فاعل شناسا است.

نظریه‌ی کارکرد صحیح قوا تجربی و پدیداری و طبیعت‌گرایانه است، زیرا شکل‌گیری باور را فرایندی ارگانیکی می‌داند و نه مکانیکی؛ استعداد‌های طبیعی قوای معرفتی نقش مهمی در تولید باور صادق دارند و باور از تأثیر امر واقع بر قوای طبیعی حاصل می‌شود. امر واقع بر فاعل شناسا نمایان می‌شود و بر گیرنده‌های حسّی تأثیر می‌گذارد. از نظر علوم تجربی، شناخت محصول تأثیر جهان خارجی بر ابزار ادراک حسّی است.

وقوع تکامل در هر موضوعی مستلزم حرکت، و حرکت مستلزم تغییر در آن موضوع است. چنانچه بخواهیم در نظریه‌ی پلانتینگا وقوع تغییر در قوای معرفتی را نشان دهیم می‌توانیم سخن از تکامل قوای معرفتی بگوییم. نظریه‌ی کارکرد صحیح با قبول تکامل قوا همراه است. اگر پلانتینگا معتقد باشد قوا به‌مثابه‌ی نوعی ارگانیزم، از بدو تولّد انسان تا زمان مرگ، در یک وضعیت قرار دارند و دارای برنامه‌ای مشخص در همه‌ی وضعیت‌ها هستند، نمی‌توان تکامل قوا را در نظریه‌ی او جستجو کرد. ولی او معتقد است که قوا چونان ارگانیزم، در طول زمان، تغییر می‌کنند و برای صحت کارکردشان دو نوع برنامه دارند:

برنامه‌ی عاجل یا استعجالی^{۲۸} و برنامه حداکثری^{۲۹} برنامه‌ی استعجالی مربوط به کارکرد قوا در زمانی خاص است و تعیین می‌کند در وضعیتی خاص، قوا چگونه باید کار کنند. برنامه‌ی حداکثری نحوه‌ی کارکرد قوا در طول زمان و شرایط گوناگون را مشخص می‌نماید. هر برنامه‌ی حداکثری مشمول چندین برنامه‌ی استعجالی است (۱۷، صص: ۴۲-۲۲). تغییر در ارگانیزم قوای معرفتی در طول زمان می‌تواند نشان‌دهنده‌ی حرکت تکاملی قوا به سوی هدف معین و تکمیل شدن آن‌ها باشد. کارکرد ارگانیزم در زمان خاص، موجب ضمانت باور حاصل از قوای معرفتی است. پلانیتینگا بیان می‌کند که ممکن است هریک از قوا تعدد کارکرد داشته باشند و هریک از کارکردها نیز صحیح باشند. برنامه‌ی کار قوای معرفتی ممکن است بخش‌های گوناگونی داشته باشد، اما هر باور در صورتی ضمانت دارد که بخشی از برنامه‌ی کار کنونی قوای معرفتی سازنده‌ی آن باور به هدف تولید باور صادق طرح‌ریزی شده باشد (۱۷، صص: ۲۵ - ۲۶). در حرکت تکاملی قوای شناختی انسان، ممکن است برنامه‌ی کار قبلی از بین برود و برنامه‌ی جدید جای‌نشین آن شود. باور ضمانت‌دار محصول برنامه‌ی جدید قوای باورساز است. تغییر و تکامل، در دو روند معرفتی امکان وقوع دارد: ۱- تکامل در ناحیه‌ی استعداد و قوای معرفتی، ۲- تکامل اخلاقی و شخصیتی فاعل شناسا. تکامل قوا مربوط به روند تکامل استعداد و قوای معرفتی است. در این نحوه از تغییر و تکامل، فاعل شناسا نقشی ندارد؛ تغییر از ناحیه‌ی سازنده‌ی قوا طرح‌ریزی شده است. از نظر پلانیتینگا سازنده‌ی قوا خداست. خدا پدیده‌ها را به جهت نقصان، تغییر نمی‌دهد؛ لذا ارگانیزم و قوای معرفتی دارای تغییر تکاملی است.

علاوه بر تغییر تکاملی قوا، کارکرد صحیح قوای معرفتی نیز در حیطة‌ی آگاهی و اراده‌ی فاعل شناسا نیست. طبق نظریه‌های درون‌گرایانه، معیارهای توجیه برای فاعل شناسا دسترس‌پذیر است و فاعل شناسا می‌داند کدام ویژگی‌های باور توجیه‌کننده‌ی آن است و توجیه در ضبط و مهار اراده‌ی فاعل شناساست. در نظریه‌ی کارکرد صحیح، هر دو مؤلفه‌ی آگاهی و اراده‌ی فاعل شناسا حذف شده است و از نظر زاگزبسکی، از آن‌جا که در این نظریه فاعل شناسا بر موجه کردن باور کنترل ندارد، برون‌گرایانه است (۲۴، صص: ۲۰۱ - ۲۰۳). پلانیتینگا توجه می‌دهد که نظریه‌های درون‌گرایانه با وظیفه‌گروی و هنجارمندی توأم‌اند و نظریه‌های طبیعت‌گرایانه با وظیفه‌گروی و هنجارمندی سروکار ندارند. نظریه‌های طبیعت‌گرایانه باور را در کنترل ارادی و آگاهانه‌ی فاعل شناسا نمی‌دانند، لذا نمی‌توانند چهارچوب‌هایی را برای باور صادق ارائه دهند که با دخالت اراده و آگاهی فاعل شناسا تحقق پذیرد. چهار شرط ضمانت نظریه‌ی کارکرد صحیح چهارچوب‌هایی هستند که این نظریه را

هنجارمند می‌کنند؛ ولی این معنا از هنجارمندی با وظیفه‌گرویی، آن‌گونه که درون‌گرایی هنجارمند با وظیفه‌گرویی همراه است، همراه نیست.

تعریف باور دارای تضمین با تحقق چهار شرطِ صحتِ عملِ قوای معرفتی، صحت کار، محیط مناسب، و هدف و برنامه، عبارت است از: باور B برای شخص S تنها و تنها در صورتی واجد تضمین است که هرکدام از قوای معرفتی شخص S که دست‌اندرکار تولید باور B هستند در محیط معرفتی‌ای که برای آن محیط طرح‌ریزی شده‌اند، دارای کارکرد صحیحی باشند و طراحی آن قوا باید برای تولید باور صادق باشد و این طراحی، طراحی صحیح و نیکویی باشد، به طوری که احتمال صدق باورهای تولیدشده به وسیله‌ی این قوا در حدّ بالایی باشد (۱۸، ص: ۳۸۷).

مطابق صورت‌بندی فوق‌الذکر، درجه‌ی اعتمادپذیری و ضمانت باور امری مشکک است. امکان دارد دو باور متفاوت، هر دو حاصل کارکرد صحیح قوای معرفتی باشند، ولی میزان و درجه‌ی ضمانت آن‌ها متفاوت باشد. با توجه به میزان تمایل فاعل شناسا به پذیرش باور، درجه‌ی اعتمادپذیری باور مشخص می‌شود. طراحی و برنامه‌ریزی خوب برای قوا احتمال صدق باور را بالا می‌برد و با بالا رفتن احتمال صدق باور، فاعل شناسا تمایل بیشتری به پذیرش آن پیدا می‌کند. تمایل به پذیرش باور، تمایلی عقلانی است.

طرح و برنامه‌ی خوب قوا و مؤدّی‌به‌صدق بودن قوای معرفتی می‌تواند احتمال آماری و عینی صدق باور را افزایش دهد و از آن‌جا که احتمال آماری و عینی بر معیار اعتمادپذیری باور (تمایل فاعل شناسا به پذیرش باور) تأثیر دارد، معیار اعتمادپذیری باور در این نظریه، هم کمی است و هم کیفی.

از نظر پلانتینگا، دلایل عقلانی از اثبات وجود خدا قاصرند و به‌جای موجه‌کردن گزاره‌ی «خدا وجود دارد» باید به ضمانت‌داشتن باور «خدا وجود دارد» تأکید کرد. او با نقد نظریه‌های مبنایگرایی و قرینه‌گرایی، بحث از اعتبار باور دینی را در قالب نظریه‌ی کارکرد صحیح و ضمانت‌داشتن باور دینی پیش می‌برد. او معتقد است انسان دارای حسّ الوهی است و این حسّ مانند سایر قوای معرفتی انسان، موجب ایجاد باور در انسان می‌شود، با این تفاوت که این حسّ فقط موجد باور به وجود خداوند است. آگاهی از خداوند آگاهی طبیعی است نه عقلانی. ایجاد باور توسط این قوه بستگی به تصمیم و اختیار انسان در پذیرش باور ندارد. این قوه مانند سایر قوای معرفتی، اگر دارای کارکرد صحیح باشد، در موقعیت‌های خاص، باور صادق ایجاد می‌کند و اگر خوب کار نکند، باور کاذب تولید می‌نماید. حسّ الوهی مانند سایر قوای معرفتی، به‌دست خداوند در انسان نهاده شده است و به‌گونه‌ای طراحی شده که در محیط مناسب، باورهای صادق درباره‌ی خداوند ایجاد کند. اعتماد به

باور دینی به اعتمادپذیری منبع مولّد آن باور بستگی دارد. شناخت خداوند، که حاصل از حسّ الوهی است، به محسوسات ظاهری شبیه نیست؛ یعنی متدین با دیدن خداوند، واجد تصور نمی‌گردد. ادراک حاصل از این قوه فاقد تصویر حسّی بوده، از نوع محسوسات باطنی است و در موقعیت‌های خاص در انسان ایجاد می‌شود (۲۰، صص: ۱۶۸ - ۱۹۱ و ۲، صص: ۲۳۳ - ۲۴۱). گناه مانع کارکرد صحیح حسّ الوهی است، همان‌طور که عوامل غیرمعرفتی و اخلاقی مانند جنون، جاه‌طلبی، حرص، ترس، خشم، غرور، اندوه و... مانع کارکرد صحیح سایر قوایند. معرفت طبیعی به خدا توسط گناه سست می‌شود، کاهش می‌یابد، فروکش می‌کند و خاموش می‌شود (۲۰، صص: ۱۴۳ - ۱۵۳ و ۱۹، ص: ۲۸۸).

استعدادها و توانایی‌های فطری انسان در شرایط و موقعیت‌هایی که در زندگی انسان رخ می‌دهد بالفعل و شکوفا می‌گردند. شکوفاشدن استعداد نیاز به زمینه و بستر مناسب دارد. ایجاد بستر مناسب برای شکوفایی استعداد، فرایندی فضیلتی است. انسان برای شکوفاشدن قوای معرفتی، باید رذایل اخلاقی را در خود از بین ببرد. رذایل اخلاقی موجب خاموشی و ازبین‌رفتن توانایی‌هاست. زاگزبسیکی نظریه‌ی پلانتینگا را جزو نظریه‌های مبتنی بر فضیلت معرفتی می‌کند و می‌گوید نظریه‌های معرفتی اخیر که مفاهیم بنیادین معرفتی، مانند توجیه یا معرفت را نه برحسب ویژگی‌های باور، که برحسب خصایل اخلاقی فاعل شناسا تحلیل می‌کنند معرفت‌شناسی فضیلت‌گرا نامیده می‌شوند و نظریه‌های متنوعی را دربرمی‌گیرد. برخی از این نظریه‌ها مفهوم پایه‌ای سازنده‌ی توجیه یا معرفت را مفهوم فرایند باورساز موثق یا قوه‌ی باورساز موثق دارای کارکرد درست تلقی می‌کنند. برخی دیگر مفهوم فضیلت عقلانی یا معرفتی را در معنایی که در اخلاق به کار می‌رود، مفهوم بنیادین به حساب می‌آورند (۲۵، صص: ۲۷۰ - ۶۱۸). نظریه‌ی کارکرد صحیح دو مفهوم فضیلت معرفتی، یعنی فضیلت عقلانی و فضیلت اخلاقی را دربردارد. آن‌جا که به ویژگی‌های و استعدادهای قوای مولّد باور تأکید دارد مفهوم فضیلت عقلانی را مدنظر دارد و زمانی که از تأثیر فضایل و رذایل اخلاقی بر بستر شکوفایی قوای مولّد باور در فاعل شناسا سخن می‌راند، مفهوم فضیلت اخلاقی را مطمح نظر قرار داده است.

پلانتینگا باورهای حاصل از گواهی دیگران و حافظه‌ی فاعل شناسا را به‌مثابه‌ی باور ادراکی، و نه باور استنتاجی، می‌پذیرد. او از باورهای مبتنی بر حافظه تبیینی حسّی ارائه می‌دهد و معتقد است باور مبتنی بر حافظه همان ادراک حسّی به‌همراه درکی از گذشته است. همچنین درباره‌ی پذیرش گواهی دیگران می‌گوید در ما آدمیان برنامه و میلی تعبیه شده که باورهای دیگران را صادق می‌انگاریم. گواهی دیگران و باورهای مبتنی بر حافظه مانند باورهای محصول قوای مولّد باور، بی‌نیاز از توجیه است و ضمانت دارد (۶، صص:

۲۶۷، ۲۸۵ و ۲۹۷). همان‌طور که امر واقع بر قوای مولدِ باور تأثیر می‌گذارند، باورهای حاصل از گواهی دیگران و باورهای مبتنی بر حافظه نیز بر قوای مولدِ باور تأثیر می‌گذارند و موجب تولید باور صادق برای فاعل شناسا می‌شوند؛ لذا مانند سایر باورها پدیداری‌اند. باورهای حاصل از کارکرد صحیح قوا دو دسته‌اند: برخی پدیدارشناسانه‌اند، مانند باورهای ادراکی حاصل از ادراک حسی، گواهی، حافظه و... و برخی پدیداری نیستند، مانند ادراک خدا از طریق حسّ الوهی.

ارتباط میان امر واقع و باورهای ادراکی، ارتباط علی است. اگر امر واقع با قضایا ارتباط علی نداشته باشد، صدق باورها و قضایا مشخص نمی‌شود. علتِ موجدِ باورهای دینی خداست (۱۷، صص: ۱۱۰ - ۱۲۱). نظریه‌ی صدق هماهنگ با تفسیر علی میان امر واقع و باور، نظریه‌ی مطابقت است.

آگاهی متعلق فاعل شناسا نیست، بلکه سازنده‌ی قوای مولدِ باور، موجودی آگاه و ذی‌شعور است که می‌تواند برای قوا برنامه‌های عاجل و حداکثری تعیین کند و ویژگی تکامل و کارکرد شایسته را به قوا عطا نماید. پلانتینگا سازنده‌ی قوا را خدا معرفی می‌کند و معتقد است نظریه‌ی او بدون خدا باوری معنا پیدا نمی‌کند (۱۷، صص: ۴۵ - ۴۷).

دو شرط اخیر ضمانت: ۱- مؤدّی به‌صدق بودن و ۲- طرح و برنامه‌ی خوب، ویژگی‌های نتیجه‌گرایی و موفقیت را برای این نظریه به‌همراه دارد. این شرط که کارکرد صحیح قوا به‌هدف صدق برنامه‌ریزی شده‌اند، نتیجه‌گرا بودن نظریه را تأکید می‌کند و شرط برنامه‌ی خوب و شایسته اشاره دارد به این‌که اگر برنامه و طرح ریخته‌شده برای قوا خوب و فضیلت‌مند باشد، موجب موفقیت فاعل شناسا برای حصول باور صادق می‌شود.

نظریه‌ی کارکرد صحیح فردمحور است، زیرا ضمانت و توجیه باور به شخص فاعل شناسا وابسته است. امر واقع بر قوای معرفتی فاعل شناسا پدیدار می‌شود و قوای مولدِ باور را برمی‌انگیزد و باور ادراکی حاصل می‌شود و البته نحوه‌ی کارکرد قوای مولدِ باور در فاعل شناسا تعیین‌کننده‌ی ضمانت‌داشتن یا نداشتن این باور هستند. حتی درجه‌ی اعتمادپذیری این باور به میزان تمایل فاعل شناسا به پذیرش باور یادشده وابسته است.

۴. تحلیل و بررسی

در نظریه‌ی اعتمادگرایی درخصوص روال باورساز تجربه‌ی دینی، مؤلفه‌ی مؤدّی به‌صدق بودن با تبیینی پیشینی، جای‌نشین مؤلفه‌ی توجیه با تبیین پسینی شده است. در نظریه‌ی کارکرد صحیح نیز مؤلفه‌ی ضمانت با تبیینی پسینی، جای‌نشین مؤلفه‌ی

توجیه شده است، که شرط مؤدی به‌صدق بودن یکی از شروط ضمانت است. هردو نظریه برون‌گرایانه هستند و می‌توانند با نظریه‌های طبیعت‌گرایانه و پدیداری جمع شوند. مکانیزم اعتمادپذیر شکل‌گیری باور در نظریه‌ی آلستون دومرحله‌ای تحلیل شده است. مکانیزم اول، روال باورساز تجربه‌ی دینی و علی است و مکانیزم دوم، فرایندهای اعتمادپذیری مانند استنتاج، گواهی و... گزاره‌های حاصل از روال باورساز تجربه‌ی دینی، بنیان باورهای حاصل از فرایندهای اعتمادپذیر استنتاج و گواهی است. ولی مکانیزم قوای مولد باور در نظریه‌ی کارکرد صحیح، تک‌مرحله‌ای است؛ همه باورها از سنخ باورهای ادراکی معرفی شده‌اند.

در نظریه‌ی اعتمادگرایی، روال باورساز آگاهی فاعل شناسا به ماهیت باور تعلق نمی‌گیرد. فاعل شناسا واجد آگاهی درجه‌دوم و فراباور به اعتمادپذیری فرایند تشکیل باور است، ولی در نظریه‌ی کارکرد صحیح، فاعل شناسا علاوه بر عدم آگاهی به ماهیت و ویژگی باور، به اعتمادپذیری مکانیزم تولید باور نیز آگاهی ندارد.

در نظریه‌ی اعتمادگرایی، کارکرد صحیح معیار اعتمادپذیری باور، هم کمی است و هم کیفی. معیار اعتمادپذیری باور وابسته به احتمال آماری و عینی مؤدی به‌صدق بودن قوای مولد باور و تابع تمایل فاعل شناسا به پذیرش باور صادق است، ولی در نظریه‌ی روال باورساز، معیار اعتمادپذیری باور فقط کمی است و تابع تعداد کمی باورهای صادق تولیدشده توسط روال باورساز تشبیت‌شده‌ی اجتماعی می‌باشد.

هر دو نظریه‌ی اعتمادگرایی‌ی مورد تحلیل، هنجارمند هستند؛ آلستون چهارچوب‌هایی هنجاری پیش‌نهادده که فاعل شناسا ملزم به رعایت آن‌هاست. البته این الزام از نوع الزام معرفت‌شناختی و دکارتی نیست. در نظریه‌ی آلستون، از بررسی روال‌های تشبیت‌شده‌ی اجتماعی و نه عامه و توده‌ی مردم تعیین می‌شود. در نظریه‌ی کارکرد صحیح نیز چهارچوب‌های هنجاری‌ای معرفی شده که معرفت‌شناختی نبوده، در حیطه‌ی آگاهی و اراده‌ی فاعل شناسا نیست. چهار شرط ضمانت که عبارت‌اند از: کارکرد صحیح، مؤدی به‌صدق بودن، محیط مناسب و هدف و برنامه، الزام‌هایی هستند که قوای مولد باور باید واجد آن باشند؛ لذا چنین نیست که فاعل شناسا به طور آگاهانه و ارادی، این الزام‌ها را رعایت کند. این الزام‌ها ویژگی‌هایی هستند که سازنده‌ی قوای مولد باور در قوای معرفتی فاعل شناسا نهاده است. بنابراین در آن‌ها هنجارمندی‌ای طبیعت‌گرایانه و نه وظیفه‌گروانه تعیین شده است.

درجه‌ی اعتمادپذیری نظریه‌ی اعتمادگرایی کارکرد صحیح، تشکیکی است. درجه‌ی اعتمادپذیری باور تابع طراحی و برنامه‌ریزی قواست. در نظریه‌ی روال باورساز، درجه‌ی

اعتماد‌پذیری گزاره‌ها با توجه به میزان سازگاری‌شان با کتب مقدس، سنن و دین فاعل شناسا تعیین می‌شود؛ پس تشکیکی نیست.

در هر دو نظریه‌ی اعتمادگرایانه، ارزشمندبودن متعلق باور نیست، بلکه به روال باورساز و یا قوای مولد باور تعلق دارد و لذا این نظریات ابزارگونه و دچار معضل ارزش هستند.

همچنین دامنه‌ی معرفت در هر دو نظریه‌ی اعتمادگرایانه، نسبت به نظریه‌های درون‌گرایانه، وسعت بیشتری دارد و شامل باورهای صادق کودکان، باورهای مبتنی بر حافظ و گواهی دیگران نیز می‌شود. زیرا در این رویکردها، امر واقع اعم از باورهای حسی و غیرحسی است و ارتباط امر واقع با باور ارتباط علی است.

نظریه‌های آلستون و پلانتینگا با نظریه‌های مبتنی بر فضیلت جمع‌شدنی‌اند. نظریه‌ی آلستون با فضایل اخلاقی و نظریه‌ی پلانتینگا با هر دو دسته‌ی فضایل معرفتی، یعنی فضایل عقلانی و فضایل اخلاقی، جمع می‌شود. آلستون و پلانتینگا از تأثیر فضایل معرفتی بر روند شکل‌گیری باور، تقریری تکامل‌گرایانه ارائه داده‌اند.

نظریه‌ی روال باورساز اجتماع‌محور است، زیرا روال باورساز روالی است که از سوی اجتماع، به‌مثابه‌ی روال تثبیت‌شده شناخته شده است، هرچند عامه‌ی مردم در آن مشارکت ندارند؛ ولی نظریه‌ی کارکرد صحیح فرد محور است، زیرا توجه باور به شخص فاعل شناسا و ویژگی‌های قوای مولد باور و تمایلش به پذیرش باور وابسته است.

هر دو نظریه به دلیل توجه به نتیجه‌ی فرایند اعتماد‌پذیر در تولید باور صادق، نتیجه‌گرا محسوب می‌شوند و قید موفقیت و ویژگی فضیلت‌گرایانه‌ی این نظریه‌هاست.

با توجه به تحلیل مؤلفه‌های نظریه‌های اعتمادگرایانه، می‌توان مؤلفه‌های محوری و مشترک نظریه‌های اعتمادگرایانه را به شرح زیر، صورت‌بندی نمود:

۱. مؤلفه‌ی مؤدی‌به‌صدق‌بودن با تبیینی پیشینی، جای‌نشین مؤلفه‌ی توجیه با تبیین پسینی شده است.

۲. نظریه‌ای برون‌گرایانه است و می‌تواند با نظریه‌های طبیعت‌گرایانه و پدیداری جمع گردد.

۳. مکانیزم شکل‌گیری باور می‌تواند دو مرحله‌ای یا یک‌مرحله‌ای تحلیل شود و تمایز قائل‌شدن میان باورهای ادراکی و معرفت، ضروری به نظر نمی‌رسد.

۴. آگاهی فاعل شناسا به ماهیت و ویژگی باور ضروری نیست و فاعل شناسا می‌تواند از آگاهی فرا‌باور و درجه‌دوم برخوردار باشد.

۵. می‌توان چهارچوب‌های هنجاری ناوظیفه‌گرا برای آن در نظر گرفت.

۶. معیار اعتماد‌پذیری باور می‌تواند کمی یا کیفی باشد.

۷. درجه‌ی اعتمادپذیری فرایند می‌تواند کمی یا کیفی باشد.
۸. ارزشمندی، متعلق باور نیست، بلکه به فرایند تعلق دارد، لذا ابزارگونه و دچار معضل ارزش است.
۹. دامنه‌ی معرفت نسبت به نظریه‌های درون‌گرایانه، وسعت بیشتری دارد.
۱۰. قابل جمع با نظریه‌های مبتنی بر فضیلت است.
۱۱. اجتماع محور است.
۱۲. به دلیل توجه به نتیجه، فرایند اعتمادپذیر در تولید باور صادق، نتیجه‌گراست.
۱۳. قید موفقیت و ویژگی فضیلت‌گرایانه‌ی فرآیند اعتمادپذیر است.

یادداشت‌ها

- | | |
|--------------------------------------|--------------------------|
| 1. Internalist | 2. Externalist |
| 3. Foundationalism | 4. Coherentism |
| 5. Basic beliefs | 6. Non basic beliefs |
| 7. Goldman Alvin | 8. Alston William |
| 9. Plantinga Alvin | 10. Sosa Ernest |
| 11. Zagzebski Linda | 12. Quine W.V.O |
| 13. Consequentialism | 14. Cognitive excellence |
| 15. Stable and succesful disposition | 16. Apt belief |
| 17. Descriptive approach | 18. Normative approach |
| 19. Deontic epistemology | 20. Mystical Perception |
| 21. Doxastic Practic | 22. Directly |
| 23. Epistemic Practice | 24. Defeater |
| 25. Gale Richard M. | 26. Matthias Steup |
| 27. Warrant | 28. Snapshot Design plan |
| 29. Max Plan | |

منابع

۱. استرجن، اسکات، (۱۳۷۸)، «نظریه‌های توجیه»، ترجمه‌ی اسد ساسان پور، تردید، شماره ۲.
۲. اکبری، رضا، (۱۳۸۶)، ایمان گروهی: نظریات کرکگور، ویتگنشتاین و پلانتنینگا، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳. پالاک، جان، کراز، جوزف، (۱۳۸۵)، نظریه‌های امروزی شناخت، ترجمه‌ی علی حقی، چاپ ۲، قم: بوستان کتاب.
۴. پویمان، لوی، (۱۳۸۷)، معرفت‌شناسی (مقدمه‌ای بر نظریه شناخت)، ترجمه‌ی رضا محمدزاده، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

۵. عباسی، بابک، (۱۳۹۱)، *تجربه‌ی دینی و چرخش هرمنوتیکی*، تهران: انتشارات هرمس.
۶. عظیمی دخت شورکی، حسین، (۱۳۸۵)، *معرفت‌شناسی باور دینی از دیدگاه پلانتینگا*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۷. فتحی‌زاده، مرتضی، (۱۳۸۴)، *جستارهایی در معرفت‌شناسی*، قم: کتاب طه: آیت عشق.
۸. فیومرتون، ریچارد، (۱۳۹۰)، *معرفت‌شناسی*، ترجمه‌ی جلال پی‌کانی، تهران: حکمت.
۹. کشفی، عبدالرسول، (۱۳۸۵)، «دسته‌بندی نظریه‌های توجیه معرفت‌شناختی»، *نامه حکمت*، شماره ۸.
۱۰. مبینی، محمدعلی، (۱۳۸۱)، «برون‌گرایی در معرفت‌شناسی آلون گلدمن - گزارشی از سه مقاله»، *پژوهش‌های فلسفی و کلامی*، شماره ۱۳ و ۱۴.
11. Alston, W.p., (1982), "Religious Experience and Religious Belief", *Nous*, Vol. 16.
12. Alston W.P., (1990), " Externalist Theories Of Perception", *Philosophy And Phenomenological Reasearches*, Vol. 50, Supplement.
13. Alston, W.P., (1991), *Perceiving God, The Epistemology of Religious Experience*, Ithaca: Cornell University Press.
14. Alston, W.P. ,(1994), " Reply To Commentators", in: *Philosophy And Phenomenological Research*, Vol. 54, No 4.
15. Gale, R.M. (1994), " Why Alston's Mystical Doxastic Practice Is Subjective", in: *Philosophy and Phenomenological Research*, Vol. 54, No. 4.
16. Goldman, A. (1992), "Acausal Theory of Knowing", in: *Liaisons: Philosophy Meets The Cognitive and Social Sciences*, Massachusetts Institute of Technology .
17. Plantinga, A. (1993). *Warrant And Proper Function*, New York: Oxford University Press.
18. Plantinga, A. (1997), "Reformed Epistemology", in P. I. Quinn & C. Taliaferro (ed), *Acompanion To Philosophy Of Religion*, Black Well.
19. Plantinga, A. (1999), "Warranted Belief In God", in: *Philosophy Of Religion, The big Question*, ed By Elenore Stump And Michael J.murray. Black Well Publishers Ltd.
20. Plantinga, A. (2000), *Warranted Christian Belief*, New York: Oxford, Oxford University Press.
21. Quine, W.V.O. (1969), "Epistemology Naturalized", In: *Ontological Relativity & Ther Ssays*, New York: Columbia University Press.

22. Sosa, E.(2007), "A Virtue Epistemology", in: *Apt Belief And Reflective Knowledge*, Oxford: Clarendon Press, Vol. 1.
23. Steup, M.(199۷), "William Alston, Perceiving God The Epistemology Of Religion Experience", *Nous*,31:3.
24. Zagzebski, L. (1993)." Religious Knowledge and the Virtues of the Mind", *from Rational Faith*.
25. Zagzebski, L. (1996), *Virtue Of The Mind*, Cambridge University Press.
26. Zagzebski, L. (2010), *A Companion To Epistemology*, 2 ed, (ed) J.Dancy , E. Sosa And M. Steup. In: Blakwell Publishing.